

دکتر کریگ کینر، اعمال رسولان، سخنرانی ۱۰

اعمال رسولان ۸:۴-۶:۸

کریگ کینر و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر کریگ کینر در حال تدریس در مورد کتاب اعمال رسولان است. این جلسه دهم، اعمال رسولان فصل ۶، آیه ۸ تا فصل ۸، آیه ۴ است.

در فصل ۶، آیات ۸ تا ۷، و آیه ۱، استیفان نزد مقامات برده می‌شود. حال، در فصل ۶ و آیه ۹، می‌خوانیم که درگیری در ابتدا با کنیسه افراد آزاد شده است.

کنیسه‌ها مراکز اجتماعی بودند. آنها همچنین به عنوان مکان‌هایی برای نماز جمعی و مطالعه تورات مورد استفاده قرار می‌گرفتند. در آنجا قرائت کتاب مقدس نیز انجام می‌شد.

این موضوع نه تنها در متون یهودی متاخر به ما گزارش شده است، بلکه در نوشته‌های یوسفوس و فیلون در قرن اول نیز به ما گزارش شده است. و البته، ما چند کنیسه حفاری شده از این دوره داریم، اگرچه تقریباً همه آنها را که وجود داشته‌اند، در اختیار نداریم.

است. اینها افراد آزاد شده به libertini افراد آزاد شده. اصطلاح اینجا اساساً برگردان یونانی کلمه لاتین است. معنای رومی آن بودند.

اینها افراد آزاد شده شهروند رومی بودند که شهروند روم محسوب می‌شدند. اگر شما برده یک شهروند رومی بودید، تحت شرایط معمول آزاد می‌شدید. تحت شرایط خاصی، می‌توانستید آزاد شوید و خودتان شهروند روم شوید، زیرا برده یک شهروند رومی بودید.

خب، هزاران یهودی توسط پمپی به بردگی گرفته شدند، نه پمپی مانند شهری که در کوه وزوو ویران شد، بلکه این پمپی، سردار رومی بود. آنها در قرن اول قبل از میلاد توسط پمپی به بردگی گرفته شدند. آنها به روم آورده شدند و در روم یهودیان دیگری نیز بودند و این یهودیان آزادی یهودیان دیگر را خریدند، که کار خوبی بود. خب، بنابراین آنها آزاد شدند و شهروند روم شدند.

فیلو به ما می‌گوید که تعدادی از یهودیان ساکن روم، شهروندان رومی بودند. آنها از نوادگان این بردگان آزاد شده بودند. برخی از آنها آنجا را ترک کردند.

آنها به اورشلیم بازگشتند و در جاهای دیگر ساکن شدند و از آنجا برخی از آنها به اورشلیم مهاجرت کردند. بنابراین، ما کنیسه‌ای از افراد آزاد شده در اورشلیم داریم. این کنیسه در میان کنیسه‌های هلنیستی کنیسه‌ای نسبتاً با جایگاه بالا محسوب می‌شد، زیرا این افراد شهروندان رومی بودند، چیزی که اکثر مقامات در شرق یونان، بخش یونانی زبان امپراتوری، امپراتوری روم شرقی، از آن امتیاز برخوردار نبودند.

یک کتیبه کنیسه وجود دارد که از کنیسه‌ای در اورشلیم پیدا شده و کنیسه‌ای است که توسط شخصی به نام تئودوتوس وقف شده است. این یک نام یونانی است، پسر ویتناس. خب، این یک نام لاتین است. و تئودوتوس پسر یک شهروند یهودی رومی بود.

حتی ممکن است همان کنیسه‌ای باشد که اینجا درباره‌اش می‌شنویم. کنیسه‌ای با امکانات خوب، مکانی برای غسل‌های مذهبی، مکانی برای مراقبت از مسافران و غیره بود. این یک کنیسه هلنیستی است که در آیه ۹

درباره‌اش می‌خوانیم. بنابراین، به همان گروهی مربوط می‌شود که هفت نفر ذکر شده در فصل ۶ و آیه ۵ از آن می‌آیند، همان بیوه زنان در فصل ۶ و آیه ۱. و ظاهراً برخی از اعضای جامعه هلنیستی که ایمان نیاورده بودند، از دیگر اعضای جامعه هلنیستی که ایمان آورده بودند، بسیار ناراضی بودند.

و به خصوص وقتی استیفان آنها را در بحث‌های پشت سر هم شکست می‌دهد، پر از روح و حکمت، و آیات و معجزاتی انجام می‌دهد که آنها نمی‌توانند رد کنند، پر از روح و قدرت، درست همانطور که عیسی در لوقا فصل ۲۱ گفت، من به شما حکمتی می‌دهم که هیچ یک از دشمنان شما نمی‌توانند علیه آن صحبت کنند یا آن را رد کنند. یادم می‌آید سال‌ها پیش، اساتید فوق‌العاده‌ای داشتم، اتفاقاً اساتید بسیار حامی، اما اساتید دیگری هم بودند که با آنها بحث‌های زیادی داشتم. و با یکی از این اساتید، ساعت‌ها در دفترش می‌نشستیم. و بحث می‌کردیم.

و اولین باری که این اتفاق می‌افتاد، من قبول می‌کردم که خب، باشه، پس فرض کنیم اگر قرار است در این مورد بحث کنی، پس این چطور؟ اما هر بار که چیزی شبیه به این می‌گفتم، فکر می‌کردم مودبانه است، او می‌گفت، آه، می‌بینی، تو اشتباه می‌کنی، اعتراف می‌کنی که اشتباه می‌کنی. او از نظر قوانین بحث در آکادمی منصفانه رفتار نکرد. و من از خودم شرمند بودم.

با خودم فکر می‌کردم، می‌توانستم استدلال بهتری ارائه دهم، اما طوری که او حرف‌هایم را تحریف کرد، طوری وانمود کرد که انگار اینطور نیست. بنابراین، شروع کردم به دعا کردن که خدا به من حکمتی بدهد که هیچ‌کس نتواند آن را رد کند. من از بحث کردن خوشم نمی‌آید، اما ساعت‌ها در دفترش می‌نشستیم، که اتفاقاً خیلی لطف داشت که وقتش را در اختیارم گذاشت.

بیشتر ما که مشغول نوشتن و غیره هستیم، فقط چند ساعت در روز وقت داریم، اما ساعت‌ها بی‌وقفه بحث می‌کردیم. و بعد از اینکه من شروع به دعا کردن می‌کردم، او کسی بود که خیلی عصبی رفتار می‌کرد. و یک روز بعد از اینکه کلی شواهد مختلف به او دادم، او فقط می‌گفت، خب، من این نوع شواهد را قبول ندارم.

بالاخره گفتم، اگر کسی جلوی شما از مرگ زنده شود، باور می‌کنید؟ گفت نه. گفتم، یک دقیقه صبر کنید، شما به من می‌گویید که چون مسیحی هستم، کوتاه‌بین هستم؟ با اینکه من یک ملحد بودم، از طریق ملاقات با مسیح به مسیحیت گرویدم. شما به من می‌گویید که من کوتاه‌بین هستم، اما حتی اگر کسی جلوی شما از مرگ زنده شود، باور نمی‌کنید؟ درست است.

به هر حال، این اتفاق گاهی اوقات می‌افتد و روح القدس می‌تواند به ما حکمت این کار را بدهد. و برخی افراد در این کار مهارت بیشتری نسبت به دیگران دارند، اما به برخی افراد این موهبت داده شده است که بتوانند این کار را انجام دهند. موهبت من معمولاً در نوشته‌هایم به کار می‌آید.

اما در هر صورت، استیفان پر از روح و حکمت بود. او آیات و معجزات انجام می‌داد. آنها نمی‌توانستند این را رد کنند.

و بنابراین، آنها در این کنیسه هلنیستی از او ناراحت بودند. خب، چرا اینقدر ناراحت بودند؟ این موضوع به یک مسئله داخلی در جامعه آنها تبدیل شده بود. جامعه آنها بر سر این موضوع دچار اختلاف شده بود.

همچنین، ممکن است آنها در حال جبران خارجی بودن خود بوده‌اند. لزوماً همه این کار را نمی‌کنند. اما به عنوان نمونه، وقتی یوسفوس را می‌خوانید، و اعمال رسولان باب ۱۲ را می‌خوانید، به نظر می‌رسد که او سعی کرده این واقعیت را جبران کند که اهل اورشلیم نیست، اصلاً اهل یهودیه نیست.

او بیشتر عمرش را در رم گذرانده بود و سعی می‌کرد تا حد امکان با محافظه‌کارترین جناح جامعه یهودی ارتباط برقرار کند. و با این کار، ملی‌گرایی یهودی را تقویت می‌کرد. گاهی اوقات وقتی مردم با هم همصدا می‌شوند، بیشتر و بیشتر قطبی می‌شوند، زیرا افراد هر طرف به محافظه‌کارترین صدای گروه خاص خود متوسل می‌شوند.

و امکان گفتگو کمتر و کمتر می‌شود. فریسیان، بردگان آزاد شده نسل اول را درست بعد از نوکیشان یهودی قرار می‌دادند، زیرا می‌گفتند اگر از مادر برده متولد شده باشید، ما واقعاً نمی‌دانیم که پدرتان یهودی بوده است. بنابراین، آنها این را نیز علیه آنها داشتند، اگرچه ما نمی‌دانیم که چند نفر از آنها بردگان آزاد شده نسل اول بودند و چند نفر فقط نوادگان بردگان آزاد شده بودند.

و احتمالاً افراد دیگری نیز به دلیل اعتبار کنیسه در آن شرکت می‌کردند که اصلاً افراد آزاد شده نبودند مکان‌هایی که از آنها به عنوان محل سکونت این افراد نام برده شده است، از جمله اسکندریه، کیلیکیه و غیره، منابع بعدی به کنیسه‌ای از اسکندریه‌ای‌ها و کنیسه‌ای از کیلیکیه‌ای‌ها، جوامع بزرگ یهودی در هر دو مکان، اشاره می‌کنند. اسکندریه احتمالاً بزرگترین جامعه یهودی را در خارج از یهودیه و جلیل داشته است.

اما ذکر این نکته که این افراد از کجا آمده‌اند در کنیسه‌ی آزادشدگان، در مورد کیلیکیه بسیار مهم است زیرا پایتخت کیلیکیه تارسوس بود. و تقریباً هر کسی که در دوران باستان چیزی می‌دانست، این را می‌دانست. و بنابراین، احتمالاً کسی که عضو این کنیسه بوده، سائول تارسوسی بوده است.

و با ادامه‌ی کتاب اعمال رسولان، سرنخ‌های بیشتری در این مورد به دست می‌آورد. اما کسانی که در روم آزاد شدند، اغلب به سمت شرق حرکت کردند و احتمالاً آنها کنیسه را تشکیل می‌دهند. از آنجایی که نمی‌توانند آنها را از راه دیگری به دست آورند، برخی حاضرند طبق قوانین عمل نکنند.

ما هیچ نشانه‌ای نداریم که نشان دهد سائول طرسوسی اینگونه بوده است. احتمالاً همه آنها اینطور نبودند، اما برخی از آنها شاهدان دروغین داشتند. و در فصل ۶، آیات ۱۱ تا ۱۵، آنها استیفان را به کفرگویی متهم می‌کنند.

حالا، به فنی‌ترین شکلی که این اصطلاح بعدها توسط خاخام‌ها استفاده شد، برای اینکه کفر واقعی باشد و باز هم اینها هلنیست، blasphemeo باید از نام الهی سوءاستفاده می‌کردید. با این حال، کلمه یونانی هستند، احتمالاً همه اینها را از ابتدا به یونانی می‌گویند. این یهودیان دیاسپورا این کار را نمی‌کردند مگر اینکه اهل سوریه یا شاید جاهای دیگر باشند، اما نه یهودیان هلنیست و نه از مکان‌هایی که ذکر شده است.

آنها به زبان آرامی صحبت نمی‌کردند. آنها به زبان یونانی صحبت می‌کردند. و کاربرد عمومی و غیرفنی کلمه blasphemeo می‌تواند به معنای هر نوع توهین یا تمسخر باشد.

و اگر با خدا مرتبط باشد، می‌تواند به معنای بی‌احترامی به خدا باشد. بنابراین، اگر با سنت‌های ما همراه نشوید، به خدا کفر می‌گویید. از قضا، روش نمونه‌ی اولیه‌ی بی‌حرمتی به نام الهی، سوگند دروغ خوردن بود.

شما خدایی را به شهادت خواندید، یا اگر خدای حقیقی، خدای اسرائیل بود، خدای اسرائیل را به عنوان شاهد فراخواندید. و چیزی که می‌گفتید این بود که، می‌دانید، این خدا دیده است که من حقیقت را می‌گویم. و من از آن خدا می‌خواهم که شهادت دهد که من حقیقت را می‌گویم.

و اگر من حقیقت را نگویم، آن خدا از شرافت خود دفاع خواهد کرد. در مورد جهان وسیع‌تر، آن خدا یا الهه با مجازات من از شرافت خود دفاع خواهد کرد. و اگر خدای اسرائیل باشد، با مجازات من از شرافت خود دفاع خواهد کرد.

خب، بیشتر مردم نمی‌خواستند سوگند دروغ بخورند. کسی که این کار را می‌کرد، کسی بود که واقعاً احترام زیادی برای خدایان قائل نبود. بیشتر مردم در دوران باستان از خدایان می‌ترسیدند، اگرچه برخی از مردم آشکارا بیشتر از دیگران از آنها می‌ترسیدند.

و بعضی‌ها بیشتر از بقیه از خدای حقیقی می‌ترسیدند. خب، طنز ماجرا همین است. آنها استیفان را به کفرگویی به نام الهی متهم می‌کنند.

اما از قضا، اینها شاهدان دروغین هستند. آنها تحت سوگند شهادت دروغ می‌دهند و بدین ترتیب نام الهی را بی‌حرمت می‌کنند. خب، یک کتابچه راهنمای بلاغی پیش از مسیحیت وجود داشته که احتمالاً به طور گسترده مورد استفاده قرار نمی‌گرفته است، اما در رتوریکا آگهی اسکندریه، گاهی به دروغ به ارسطو نسبت داده می‌شد.

یکی از تکنیک‌های بلاغی که به تفصیل به آن پرداخته شده، چگونگی دروغ گفتن در حین سوگند و متقاعد کردن دیگران است. این در دوره‌ای بود که بلاغت یا سخنرانی عمومی حرفه‌ای به اخلاق آن اهمیت می‌داد، چیزی که چیزی بود که فیلسوفان به آن می‌پرداختند. مسئله، پیروزی بود.

شما از یک موکل دفاع می‌کردید. شما باید در پرونده‌تان پیروز شوید. بنابراین، آنها به آنها یاد دادند که چگونه زیر سوگند دروغ بگویند.

رتوریکا را نخوانده بودند آگهی اسکندرون، اما افرادی بودند که قسم دروغ خوردند، و مشخص بود که برخی افراد قسم دروغ خوردند، خب، این افراد قسم دروغ خوردند. آنها پرهیزگار نبودند. آنها خداترس نبودند.

طبق تورات، تثنیه ۱۹ آیات ۱۸ و ۱۹، و همچنین طبق قانون روم، شاهدان دروغین در پرونده اعدام مستوجب اعدام بودند. آنها باید اعدام می‌شدند. اینها اتهامات علیه استیفان است.

خب، اتهامات این است که او با صحبت کردن علیه قانون و علیه معبد، یا به قول خودشان، علیه این مکان مقدس، علیه خدا صحبت کرده است. حال، این می‌توانست شور و اشتیاق را برانگیزد. این فقط یک مسئله مذهبی نبود.

این یک مسئله ملی‌گرایانه بود. چیزی در آن فرهنگ بود که آنها را تا این حد به هم گره زده بود. من می‌دانم که در کشور من، گاهی اوقات مردم درباره خدا و کشور صحبت کرده‌اند و ملی‌گرایی آنها با تعهد مذهبی‌شان گره خورده است.

این روش خیلی بد عمل می‌کند، مثل جنگ جهانی اول، جایی که کشورهایی بودند که ادعای مسیحی بودن داشتند و بسیاری از کشورهای شرکت‌کننده ادعا می‌کردند مسیحی هستند، اما ناسیونالیسم بود که این جنگ را به راه انداخت و اثرات فاجعه‌باری داشت. این را در کشورهای که وفاداری قومی دارند نیز داریم. همسر من در یک جنگ داخلی در کشوری پناهنده شد که ۸۹ درصد مردم آن ادعا می‌کردند مسیحی هستند، اما یک گروه قومی علیه گروه قومی دیگر یا یک بخش از کشور علیه بخش دیگری از کشور می‌جنگید.

بدیهی است که همه مردم مسیحی واقعی نبودند و بدیهی است که برخی از مردم در موقعیت‌هایی قرار می‌گرفتند که مجبور به دفاع از خود بودند و بدیهی است که بیشتر مردم غیرنظامی بودند که در جنگ گرفتار شده بودند. اما با این اوصاف، گاهی اوقات ناسیونالیسم نیز اوضاع را پیش می‌برد. در این کشور، اگر کسی در مورد دآوری خدا بر کشور صحبت کند، ناسیونالیسم به گونه‌ای است که فقط یک روایت نیست، بلکه راهی است که مردم علیه آن واکنش نشان می‌دهند.

خب، من کسی به نام جرمایا رایت را می‌شناسم که به خاطر ظلم به فقرا و نژادپرستی و غیره، کشور را به خاطر این کشور محکوم کرد، و از جناح چپ سیاسی صحبت می‌کرد، و مورد انتقاد قرار گرفت. پت رابرتسون، کسی که از جناح راست درباره سقط جنین و چیزهای دیگر در این کشور صحبت می‌کرد، و گفت، می‌دانید، قضاوت در راه است، و مورد انتقاد قرار گرفت. خب، به نظر من چه از جناح راست و چه از جناح چپ آن را محکوم کنید، اگر بگویید قضاوت در مورد آمریکا در راه است، بسیاری از آمریکایی‌ها ناراحت می‌شوند، و بنابراین به چنان مسئله‌ای تبدیل شده است که اگر عضوی از جماعتی باشید که کسی این حرف را زده باشد، ممکن است روزی از آن علیه شما استفاده کنند.

بنابراین احتمالاً اگر در این کشور زندگی می‌کنید، نمی‌خواهید بگوییم که دآوری بر این ملت در راه است، زیرا ممکن است به خاطر گوش دادن به حرف‌های من به دردرس بیفتید. اما در هر صورت، کتاب مقدس می‌گوید که خداوند قیام می‌کند تا همه ملت‌های زمین را دآوری کند. هیچ ملتی کاملاً پرهیزگار نیست.

اما در این مورد، این موضوع هم ملی‌گرایانه و هم مذهبی بود، زیرا آنها فکر می‌کردند که ما قوم خدا هستیم شما نمی‌توانید در حال اعلام دآوری بر معبد باشید. خب، ارمیا به خاطر اعلام دآوری بر معبد دچار دردرس زیادی شد.

ارمیا فصل ۷، شما با این معبد مانند لانه دزدان رفتار می‌کنید، متنی که عیسی در لوقا فصل ۱۹ نقل می‌کند مانند لانه دزدان. آنجا جایی است که دزدان غنایم خود را ذخیره می‌کردند زیرا فکر می‌کردند آنجا مکان امنی برای آنهاست. ارمیا گفت، می‌بینید، معبد خداوند، معبد خداوند در میان ماست.

خداوند می‌گوید: «خداوند خانه‌ی خود را دآوری نخواهد کرد، اما من با این خانه که به نام من نامیده می‌شود، همان کاری را خواهم کرد که با شیلوه کردم.» مکانی که ظاهراً خیمه‌ی عبادت در آن ویران شده بود، یا اگر ویران نشده بود، اگر سالم مانده بود. در هر صورت، صندوق عهد در نبرد به غنیمت گرفته شد و شیلوه، مکانی که خیمه‌ی عبادت در آن قرار داشت، ویران شد.

پیشگویی علیه معبد منجر به مجازات شد. ارمیا در غل و زنجیر قرار گرفت، کتک خورد. در قرن اول، او نیز مجازات شد.

پیامبری به نام یوشع بن حنانه، یک نسل بعد از این، نمی‌دانیم که آیا او مسیحی بوده یا نه، اما به درستی گفته بود که دآوری بر معبد در راه است، و او در حال اعلام دآوری بر معبد بود. کاهنان اعظم، که بی‌احترامی به شرافت آنها بود، او را دستگیر کرده و به مقامات رومی تحویل دادند. یوسفوس در کتاب جنگ یوسفوس، کتاب ششم، پاراگراف‌های ۳۰۰ و بعد از آن می‌گوید، فرماندار او را کتک زد، تا جایی که استخوان‌هایش نمایان شد، و سپس او را آزاد کردند زیرا فکر می‌کردند دیوانه است.

آنها فکر نمی‌کردند که او تهدید دیگری باشد، و او پیروانی نداشت، زیرا اکثر مردم او را باور نمی‌کردند. اما پیشگویی علیه معبد می‌توانست مجازات داشته باشد. شما دیدید که وقتی عیسی میزهای معبد را واژگون کرد، چه اتفاقی برای او افتاد.

بنابراین، صحبت کردن علیه قانون در معبد جرمی قابل مجازات بود. آیا استیفان علیه قانون صحبت می‌کرد؟ به پاسخ او نگاه کنید، استیفان قانون را تأیید می‌کند. او حتی مستقیماً به آن اتهام پاسخ نمی‌دهد، او فقط همه جا به قانون استناد می‌کند و نشان می‌دهد که از قانون حمایت می‌کند.

در واقع، در نهایت، او قصد دارد علیه متهمان خود اتهاماتی مطرح کند و آنها را، یعنی کسانی که در برابر شریعتی که از طریق فرشتگان داده شده بود، مقاومت کردند، خطاب کند. او از آنها به عنوان کسانی که کار انبیا را به اوج رساندند و در برابر روح القدس که از طریق انبیا سخن می‌گوید، مقاومت کردند، یاد خواهد کرد. او آنها را سرسخت و نامختون در قلب و گوش خواهد خواند، به این معنی که آنها کسانی هستند که شریعت را رعایت نمی‌کنند. اما در مورد این اتهام که استیفان معبد را به چالش کشید، چه؟ خب، می‌دانید مسیحیان در معبد عبادت می‌کردند. آنها به خودی خود مخالف معبد نبودند، اما استیفان معبد را به چالش خواهد کشید، به نوعی، به گونه‌ای که شاید حتی حواریون اورشلیم هم با آن راحت نبودند، زیرا آینده در کوتاه مدت با اورشلیم و در کوتاه مدت با معبد نبود.

آنها چهره استیفان را مانند یک فرشته می‌بینند، و گاهی اوقات می‌توانید کسی را ببینید که تقریباً با جلال می‌درخشد، هنوز چهره‌اش، اما دقیقاً همانطور که چهره‌اش با خداوند روشن شده است. اما احتمالاً این موضوع لوقا ۹ را تداعی می‌کند، تبدیل هیئت زمانی که عیسی با جلال می‌درخشد. و الگوی عهد عتیق برای آن زمانی است که موسی تبدیل هیئت یافت.

در دوران باستان افراد زیادی بودند که در مورد کسی که می‌درخشد یا خدایی که می‌درخشد یا به رعد و برق تبدیل می‌شود یا هر چیز دیگری صحبت می‌کردند، اما روایتی که اکثر یهودیان و اکثر افرادی که تورات را می‌دانستند با آن آشنا بودند، روایت تغییر شکل موسی بود. و موسی همچنین شریعت را از طریق فرشتگان دریافت کرد. بنابراین، می‌دانید، استیفان قرار است در مورد آن صحبت کند، در مورد موسی در بوتۀ سوزان، فرشته با او صحبت کرد.

و در آیه ۵۳، شریعت از طریق فرشتگان داده شد. فرشتگان همچنین در جای دیگری از کتاب اعمال رسولان با بندگان خدا هستند. فرشته‌ای در فصل ۵ و آیه ۱۹ آنها را از زندان آزاد کرده بود.

در فصل ۸ و آیه ۲۶، فرشته‌ای قرار است فیلیپ را بفرستد تا خبر خوش را به مقام درباری آفریقا برساند. در فصل ۱۰ و آیه ۳، فرشته‌ای بر کرنلیوس ظاهر می‌شود. در فصل ۱۲، فرشته خداوند قرار است پطرس را از بازداشت، از بازداشت آزاد کند.

و همچنین، بعداً در این فصل، این فرشته خداوند قرار است اینجا در آگریپا به خاطر دریافت احترام الهی گویی که او الهی است، کشته شود. بنابراین فرشتگان در روایت نقش دارند، اما در اینجا استیفان برای آنها مانند یک فرشته به نظر می‌رسد. احتمالاً این یک تغییر شکل در سطحی که در لوقا فصل ۹ دارید نیست، اما توجه آنها را جلب می‌کند و چیزی است که نمی‌توانند آن را رد کنند.

خب، در فصل ۷، سخنرانی استیفان، دو اتهام علیه او این است که او مخالف شریعت است، او مخالف موسی است، و او مخالف معبد است، علیه این مکان مقدس است. او دو پاسخ اصلی به این می‌دهد. اول از همه، او پطرس را از بازداشت آزاد می‌کند و با نشان دادن اینکه خدا واقعاً محدود به معبد نیست، به معبد می‌دهد.

او دارد توضیح می‌دهد که واقعاً چه چیزی گفته است. و دوم اینکه، اتهامات را برمی‌گرداند، که در دوران باستان یک رویه استاندارد بود. اگر کسی شما را به چیزی متهم می‌کرد، اگر اصلاً می‌توانستید، او را به همان جرم متهم می‌کردید.

یک خطیب بود که گفت توسط شاکیان کتک خورده است و گفت، آنها گستاخی کردند که او را متهم کنند چون زنده بود، که تقصیر او نبود. آنها دوست داشتند این کار را علیه متهم انجام دهند. سیسرو استاد این کار بود و می توانست کینه توز باشد.

سیسرو می گوید این زنی که بخشی از [دادگاه] بود، یکی از شاهدان دادستانی، و دلیل بیوه بودنش، نمی خواهم به آن اشاره کنم، این است که او کسی است که شوهرش را کشته است، اما شوهرش فقط کینه توز بود. اما به هر حال، با بازگرداندن اتهامات، شما شورش اجداد ما را به اوج رساندید. اجداد ما یوسف را که فرستاده شده بود تا نجات دهنده آنها باشد، رد کردند.

آنها موسی را که فرستاده شده بود تا نجات دهندهی آنها باشد، رد کردند. و موسی فرستاده شده بود تا نجات دهندهی آنها باشد. سیسرو گفته بود که خدا پیامبری مانند او را برخاود انگیزت.

خب، خدا این کار را کرده و حدس بزنید چه؟ یکی از راههایی که او می توانست مانند موسی باشد، این بود که طرد شد. و شما پیامبران را کشتید. و حالا شما، نوادگان کسانی که پیامبران را کشتند، آن قدوس و عادل را کشتید.

می توانید ببینید که چرا در پایان او سنگسار می شود. من قبلاً فکر می کردم وقتی برای اولین بار فصل هفتم اعمال رسولان را خواندم، او را سنگسار کردند چون یک درس تاریخ کسل کننده به آنها داده بود. اما نه، او داشت یک هشدار بسیار مهم به آنها می داد.

مردم اغلب، یهودیان اغلب، و در بسیاری از اسناد یهودی چیزی در مورد تاریخ اسرائیل وجود دارد که مورد استفاده قرار می گیرد. برخی از مزامیر این کار را می کنند. اما شما روایتی از افراد مختلف در طول تاریخ دارید.

در کتاب سیراخ، این را دارید. همچنین در برخی از ادبیات مکابیان نیز چنین چیزی وجود دارد. در عبرانیان باب ۱۱ نیز چنین چیزی وجود دارد که از نظر بلاغی بسیار استادانه طراحی شده است.

استیفن اینجا این کار را می کند. اما همیشه تاریخ نکته محور بوده است. همانطور که در مقدمه اشاره کردیم، قرار بود تاریخ در دوران باستان نکته محور روایت شود.

بنابراین، استیفان در اینجا همان کاری را انجام می دهد که لوقا در اثر دو جلدی خود با تاریخ عیسی و تاریخ رسالت اولیه مسیحیت انجام می دهد. نکته این است که اگر بخواهیم بدانیم لوقا چه می کند، مثلاً وقتی شخصیت های مختلف را موازی قرار می دهد، عیسی، پطرس و پولس را موازی قرار می دهد، یا اعدام استیفان را با اعدام عیسی مقایسه می کند. خب، او این کار را با جعل کردن انجام نمی دهد.

او این کار را همان روشی انجام می دهد که استیفان در اینجا با عهد عتیق انجام می دهد، شخصیت های مختلف را به هم پیوند می دهد، ویژگی های مشترک را نشان می دهد و اینکه چگونه خدا به روش های خاصی در تاریخ عمل می کند. او در حال برجسته کردن شباهت های خاصی است که وجود دارد. دیدن نحوه انجام این کار توسط استیفان، سرنخی از تفسیر خود لوقا به ما می دهد.

طرح کلی پیام استیفان. ابراهیم در آیات دو تا هشت مورد خطاب قرار می گیرد. می بینیم که خدا فقط در سرزمین مقدس سخن نمی گوید.

خدا در بین‌النهرین با ابراهیم سخن گفت. و یوسف در آیات نه تا شانزده. خب، یوسف پس از اینکه توسط برادرانش طرد شد، در مصر به مقام والایی رسید.

موسی نه تنها در جایی خارج از سرزمین مقدس مورد تجلیل قرار می‌گیرد، بلکه وقتی موسی در کوه سینا خدا را پرستش می‌کند و وقتی به موسی گفته می‌شود که مردم را برای پرستش به کوه سینا بیاورد، استیفان از زبان عهد عتیق نقل قول می‌کند. و خدا به موسی می‌گوید، کفش‌هایت را در بیاور، زیرا این مکان مقدس است. چرا این موضوع اینقدر مهم است؟ زیرا استیفان به کفرگویی علیه این مکان مقدس متهم شد.

بنابراین حالا استیفان پاسخ می‌دهد، این مکان مقدس، این مکان مقدس، معبد تنها مکان مقدس نیست. کوهی در میان صحرای عربستان می‌تواند مکانی مقدس باشد. هر مکانی که خدا در آن مقدس باشد.

و این حضور خداست که اهمیت دارد. این روح القدس است که اهمیت دارد. این برخورد سنتی شما نیست، برخوردی که در سراسر جهان باستان، مدیترانه باستان و خاورمیانه باستان مرسوم بود، که بگوییم ما مکان‌های مقدس داریم، ما مکان‌های مقدس داریم.

آنچه واقعاً یک مکان را مقدس‌ترین می‌کرد، و این را در عهد عتیق نیز می‌بینید، اما آنچه واقعاً یک مکان را مقدس‌ترین می‌کرد، تقدیس آن توسط حضور خود خدا بود. احتمالاً به همین دلیل است که کنعانی‌ها، وقتی فرهنگی جایگزین فرهنگ دیگری می‌شود، ممکن است مکانی را ویران کنند، اما در همان مکان معبدی را بازسازی می‌کردند. اما وقتی بنی‌اسرائیل وارد شدند، آن را ویران کردند.

آنها معابد را در هم کوبیدند، بت‌ها را وقتی وارد شدند، شکستند، زیرا خدای آنها متفاوت بود و مکان مقدس آنها نیز متفاوت خواهد بود. به هر حال، موسی توسط برادرانش که تو را حاکم یا قاضی ما کردند طرد شد. و موسی، مکان مقدس خارج از سرزمین مقدس بود، اگرچه در مخیلتا از اوایل قرن دوم، سنت یهودی را می‌خوانیم که خدا فقط در سرزمین مقدس سخن می‌گوید.

رودخانه بود کبار. خدا می‌تواند تحت شرایط خاصی خارج از سرزمین مقدس صحبت کند، بنابراین مکانی مقدس در نزدیکی آب. و بنابراین آنها هر چیز دیگری را به عنوان استثنائات توجیه کردند.

وقتی استثنائات زیادی دارید، احتمالاً یک جای کار ایراد دارد. اما این یک سنت بود. ملی‌گرایانه بود.

و بنابراین، او پس از صحبت در مورد موسی و پیامبری مانند موسی، ادامه می‌دهد. او می‌گوید، اجداد شما در بیابان علیه موسی شورش کردند. اجداد ما، اما او بر اجداد شما تمرکز خواهد کرد زیرا قرار است با موسی و پیامبران همذات‌پنداری کند.

آنها در تاریخ اسرائیل با طرف مقابل شناخته می‌شوند. در شورش اجداد، فصل ۷، آیات ۳۸ تا ۵۰، او این کار را به تفصیل انجام می‌دهد. حال، شما نمی‌خواهید در ابتدای پیام خود به موارد بحث‌برانگیز بپردازید، زیرا اگر در همان ابتدا سنگسار شوید، نمی‌توانید در مورد ابراهیم، یوسف و موسی صحبت کنید.

او می‌خواهد به اندازه کافی از پرونده‌اش دفاع کند. در مورد توماس کرانمر گفته می‌شود که او قبل از اینکه واقعاً او را دستگیر کنند و تصمیم بگیرند که باید اعدام شود، چند نکته را بیان کرد، زیرا انتظارش را نداشتند. بنابراین، می‌توانید برای مدتی از چند نکته قسر در بروید، اما نمی‌خواهید جنجالی‌ترین نکات خود را مطرح کنید.

شما می‌خواهید حداقل کمی حرفتان شنیده شود. آیا کسی آنجا تا به حال تغییر دین داده است؟ خب، بعداً از کسی می‌شنویم. اما به هر حال، او در آیات ۵۱ تا ۵۳ به متهمان خود اتهام می‌زند.

آن موقع بود که حرفش را قطع کردند. او اتهامات را وارونه می‌کند، که روش رایجی بود. حالا، شباهت‌های استیفان در تاریخ که مطرح می‌کند، برخی از این شباهت‌ها قبلاً در تورات، در اسفار پنجگانه، بین یوسف و موسی وجود داشته است.

جای تعجب نیست که استیفان شخصیت‌های تاریخی را به هم پیوند می‌دهد، زیرا برخی از این پیوندهای ادبی از قبل بین پایان پیدایش و اوایل خروج وجود دارد. این داستان‌ها بدون شک با هم روایت شده‌اند. برادران یوسف او را به بردگی فروختند.

خانواده موسی که برده بودند، او را از بردگی نجات دادند. مدیانیان یوسف را به مصر فروختند. مدیانیان هنگام خروج موسی از مصر، هنگامی که او از مصر گریخت، از او استقبال کردند.

یوسف پدر فرعون شد. او برای فرعون پدر شد، که در واقع عنوانی بود که گاهی مصریان به کار می‌بردند. موسی پسر دختر فرعون شد.

یوسف به طور ناگهانی از بردگی ارتقا یافت و به عنوان شاهزاده مصر منصوب شد. موسی به طور ناگهانی با دفاع از بردگان، مقام پادشاهی مصر، یعنی سلطنت خود را از دست داد. یوسف تمام مصر را به بردگی فرعون درآورد.

خداوند از طریق موسی، بردگان را آزاد کرد. خداوند از طریق یوسف، مصر را از قحطی نجات داد. خداوند از طریق موسی، اقتصاد مصر را ویران کرد.

یوسف، که در مصر تبعید شده بود، با دختر یک کاهن مصری ازدواج کرد. موسی، که از مصر تبعید شده بود، با دختر یک کاهن مدیانی ازدواج کرد. نام پسر اول یوسف، از دو پسر که نامگذاری شده بودند، ظاهراً پسران دیگری نیز بوده‌اند، یادآور اقامت یوسف در سرزمینی بیگانه است.

نام پسر اول از دو پسر موسی، یادآور اقامت موسی در سرزمینی بیگانه است. رهبری نجات‌دهنده آینده در مورد یوسف در ابتدا توسط برادرانش رد شد و او را به بردگی فروختند. رهبری نجات‌دهنده آینده در مورد موسی در ابتدا توسط برادرانش رد شد، زمانی که گفتند، چه کسی تو را بر ما حاکم یا قاضی کرده است؟ بنابراین کاری که استیفان با عهد عتیق انجام می‌دهد، پیروی از الگویی است که از قبل در عهد عتیق وجود دارد، از جمله الگوی نجات‌دهنده رد شده، که او در این موارد مختلف آن را برجسته خواهد کرد.

قاضی، کاهن اعظم، که رهبر اجرایی سنهدرین بود، به استیفان فرصت می‌دهد تا اتهام را انکار کند. خب، این کار از روی ترحم است. اما استیفان ادامه می‌دهد و این پرونده را تشکیل می‌دهد.

و استیفان در پیروی از عهد عتیق، آزادی‌های خاصی را در نظر می‌گیرد. و این آزادی‌هایی بود که معمولاً توسط معلمان یهودی به کار گرفته می‌شد. در واقع، او در بازگویی این داستان‌ها، آزادی‌های بسیار کمتری نسبت به معلمان یهودی که معمولاً این داستان‌ها را بازگو می‌کنند، به کار می‌برد.

شباهت‌ها، شما همین الان هم این نوع الگوسازی را در روایت‌هایی که استیفان دنبال می‌کند، می‌بینید. این واقعیت که او زمان زیادی را صرف مطالعه‌ی اسفار پنج‌گانه کرد، خب، به یاد داشته باشید که صدوقیان به طور خاص اسفار پنج‌گانه را دوست داشتند. در واقع، فیلون اسکندرانی، یک فیلسوف یهودی، اساساً در

اسکندریه، تقریباً همیشه همه چیز را فقط به اسفار پنج‌گانه محدود می‌کند، که اگر شما یک یهودی شرقی باشید، ممکن است منطقی باشد.

اما در هر صورت، آزادی‌های استیفان. او معمولاً از سپتواجینت، رایج‌ترین نسخه یونانی عهد عتیق در زمان خود، پیروی می‌کند. او خلاصه می‌کند.

او قرار نیست ساعت‌ها در این مورد صحبت کند، مثل اینکه مثلاً اعمال رسولان ۳ خلاصه‌ای از یک سخنرانی چند ساعته است. اما احتمالاً استیفان آنقدر وقت نخواهد داشت. بنابراین، استیفان خلاصه می‌کند.

بنابراین گاهی اوقات او برخی وقایع را با هم ترکیب می‌کند و برخی دیگر را به هم پیوند می‌دهد. بیشتر سخنان او صرفاً نقل قول‌هایی از کتاب مقدس از ترجمه هفتادگانی است. گاهی اوقات او استنباطی مانند تحصیلات موسی در مصر ارائه می‌دهد.

او در تمام دانش و حکمت مصریان آموزش دیده بود. خب، اگر موسی عضو دربار سلطنتی بود، همین انتظار می‌رفت. او نیز مانند دانیال، چنین تحصیلاتی را کسب می‌کرد، و دانیال حتی عضو دربار سلطنتی هم نبود.

با این حال، استیفان فاقد بیشتر زرق و برق‌های افسانه‌ای است که حتی در نوشته‌های یوسفوس، مورخ یهودی، مبنی بر اینکه موسی به اتیوپی رفت و جنگید، وجود دارد. او همسر اتیوپیایی خود را از آنجا به دست آورد و غیره. ما افسانه‌های زیادی در مورد موسی و آرتیانیس، که از اسکندریه می‌نویسد، و یوسفوس و غیره داریم.

استیفان وقت خود را با این نوع شاخ و برگ دادن‌ها تلف نمی‌کند. تقریباً او به متن وفادار می‌ماند. من قصد ندارم این کار را با جزئیات انجام دهم، اما قصد دارم جزئیاتی در مورد برخی مشاهدات پس‌زمینه‌ای در اعمال رسولان ۷ به شما ارائه دهم. آیه ۲۵ در مورد رهایی از طریق موسی صحبت می‌کند.

است. این همان کلمه‌ای است که در فصل ۴ و آیه ۱۲ استفاده شده است soteria کلمه یونانی اینجا وجود دارد، نجات از طریق هیچ کس جز نام عیسی نیست. خدا soteria جایی که پطرس و یوحنا می‌گویند قبلاً رهایی را اعطا کرده بود، نه در سطح عیسی، اما خدا قبلاً رهایی را اعطا کرده بود.

او از طریق یوسف و در اینجا به صراحت از طریق موسی، رهایی را عطا کرد، و با این حال این نجات‌دهندگان رد شدند. پس چرا فکر می‌کنید صرفاً به این دلیل که رهبران ما عیسی را رد کردند، به این معنی است که عیسی مسیح نیست؟ این با الگو مطابقت دارد. همچنین با اشعیا ۵۳ نیز مطابقت دارد. اگرچه در اینجا به شکلی که در فصل بعدی نقل شده است، نقل نشده است.

در فصل ۷، آیه ۲۹، او نیازی به ذکر این موضوع ندارد، اما به ازدواج بین قومی موسی اشاره می‌کند. موسی با یک نوبیایی ازدواج می‌کند و همانطور که در اعداد ۱۲ ذکر شده است، با این ازدواج فرهنگ‌ها را با هم ترکیب می‌کند. نوبیایی‌ها به طور خاص شناخته شده بودند و در عهد عتیق نیز، آیا یک اتیوپیایی می‌تواند است، تغییر دهد؟ (kushi) را که به زبان عبری کوشی (kushite) پوست خود یا کوشیت

. آنها به ویژه به خاطر پوست بسیار تیره‌شان شناخته می‌شدند. همه در شمال آنها را به این رنگ می‌شناختند. با این حال، برخی از مردم در شمال دور به خاطر پوست بسیار سفیدشان شناخته می‌شدند.

همه همیشه خودشان را عادی می‌دانستند و مردم شمال را روشن و مردم جنوب را تاریک، صرف نظر از اینکه در کجای طیف قرار داشتند. ما در همه جای ادبیات باستان می‌بینیم که یونانیان گاهی مصری‌ها را

سیاه‌پوست می‌نامیدند، اما یونانیان در مصر، نوبی‌ها را سیاه‌پوست می‌نامیدند، اما خودشان را نه. در هر صورت، ازدواج بین قومی موسی.

همانطور که دیدیم، یوسف هم یکی داشت. این چیزی است که دارد از فرهنگ فراتر می‌رود، زیرا چیزی بود که توسط جامعه محافظه‌کار یهودی بسیار مورد تنفر بود. قرار نیست با یک غیریهودی ازدواج کنید.

این در تثنیه و غیره وجود دارد، از نظر اینکه شما نباید با کسانی که خدایان دیگران را می‌پرستند ازدواج کنید، اما از نظر کتاب مقدس این یک مسئله قومی نبود. 38-735، ممکن است این را در ترجمه انگلیسی متوجه نشوید، اما در یونانی، اصطلاحی که این یکی ترجمه شده است پنج بار آمده است. این یکی، این

این یکی، این. این نکته را به خوبی بیان می‌کند. در فن بیان برای تأکید، برای بیان نکته‌ای خاص استفاده می‌شد.

این نجات‌دهنده‌ی طرد شده، این کسی که شما او را رد کردید. در سال ۷۴۱، او از بت گوساله صحبت می‌کند. حال، یونانیان، حتی یونانیان، مصریان را به خاطر پرستش، از جمله چیزهای دیگر، پیکره‌های حیوانی و نیمه حیوانی، مانند آنوبیس، که بدن انسان و گربه و سر سگ دارد، تحقیر می‌کردند.

یونانیان و رومیان مصریان را به خاطر هرگونه پرستش حیوانات تحقیر می‌کردند. بنابراین، می‌دانید، یهودیان از این موضوع خوشحال نخواهند شد. این اغلب شرم‌آورترین واقعه در تمام تاریخ اسرائیل تلقی می‌شد.

یهودیان از این بابت شرم‌منده بودند. خاخام‌های بعدی نیز سعی کردند آن را توضیح دهند. می‌دانید، این خارجی‌هایی بودند که در میان ما آمدند و واقعاً در تمام این ماجرا نقش داشتند و تقصیر آنها بود.

اما اسرائیل از این موضوع شرم‌منده بود، آنقدر که یوسفوس، که بخش زیادی از عهد عتیق را دنبال می‌کند، در واقع این صحنه را حذف می‌کند. این صحنه خیلی شرم‌آور بود. در آیه ۷۴۲، او درباره چگونگی پرستش خورشید، ماه و ستارگان توسط آنها صحبت می‌کند.

خب، یونانی‌ها فکر می‌کردند که خورشید، ماه و ستارگان خدایان هستند. یهودیان معمولاً فکر می‌کردند که آنها فرشته هستند و طالع بینی در این دوران بسیار مورد احترام بود. در واقع، آنقدر مورد احترام بود که وقتی به قرن ششم می‌رسید، می‌دانید، ما تعدادی کنیسه از جلیل را کاوش کرده‌ایم.

این کنیسه گاليله‌ای با موزاییک دایره‌البروج به عنوان کف مرکزی کنیسه و تصویر هلیوس، خدای خورشید، در وسط آن وجود دارد. خب، قرار بود این نماد باشد که خدا بالای خورشید و بالای همه ستارگان است، اما تصویری که آنها استفاده می‌کردند، حتی در قرن اول، یوسفوس و فیلون چیزهای خاصی را در معبد با صورت‌های فلکی مقایسه می‌کنند. نمادگرایی طالع‌بینی در این دوره فراگیر بود.

حاکمان نسبت به پیش‌بینی مرگشان توسط طالع‌بینان بدبین بودند و این امر باعث ناآرامی می‌شد. این علم از بابل به پارت گسترش یافته بود و علم روز محسوب می‌شد. بنابراین، می‌دانید، غیریهودیان به طور فزاینده‌ای از آن پیروی می‌کردند.

با گذشت زمان، این [حس] بیشتر و بیشتر شد. یهودیان اغلب می‌گفتند، خب، شاید بتواند آینده را برای غیریهودیان پیش‌بینی کند، اما آینده را کنترل نمی‌کند. ستارگان آینده را کنترل نمی‌کنند، و آینده ما را نیز کنترل نمی‌کنند.

بنابراین، این دوباره چیزی خواهد بود که آنها قدرش را نخواهند دانست، چرا که به آنها یادآوری می‌شود که اجدادشان خورشید و ماه و ستارگان را می‌پرستیدند. این کار دوباره توسط منسی و دیگران انجام شده بود، اما در بیابان. بنابراین، او سپس از خانه‌هایی صحبت می‌کند که با دست انسان ساخته شده‌اند.

خب، او قبلاً در آیه ۴۱ از این عبارت «ساخته شده با دست» استفاده کرده است. این عبارت اغلب توسط یهودیان برای بت‌ها استفاده می‌شد. بت‌ها خدایان واقعی نیستند.

آنها خدایی نیستند که ما را ساخته باشد. آنها خدایانی هستند که توسط ما، توسط دست بشر ساخته شده‌اند. اما حالا او از آن زبان برای توصیف معبد استفاده می‌کند.

و بدترین چیز، توهین‌آمیزترین چیز این است که او این را از خودش در نمی‌آورد. او برای آن سابقه‌ی کتاب مقدسی دارد. او در آیات ۴۹ و ۵۰، از کتاب اشعیا نقل قول می‌کند.

و اغلب یک استدلال با یک ضرب‌المثل، در این مورد با یک متن از کتاب مقدس، یا یک نکته‌ی کلیدی که موضوع را پیش می‌برد، به پایان می‌رسد. او در مورد معبد صحبت می‌کرد. خب، حالا او متن خود را در مورد معبد دارد.

اشعیا ۶۶، آیات ۱ و ۲. این مربوط به زمان خیمه نیست، زمانی که خدا قبلاً به داوود گفته بود، برای او خانه‌ای نساز. اگرچه استیفان نیز به این موضوع اشاره می‌کند. اما اشعیا ۶۶، آیات ۱ و ۲. آسمان تخت من است.

زمین زیر پای من است. چه خانه‌ای برای من خواهید ساخت؟ بنابراین، به نوعی، او سوءظن آنها را مبنی بر اینکه او مخالف معبد است، تأیید می‌کند. اما او واقعاً مخالف استفاده از معبد نیست.

او صرفاً مخالف متمرکز کردن پرستش خدا فقط در معبد است، به گونه‌ای که خدا در جای دیگری کار نکند. و حالا با آمدن مسیح، حتی مانند آنچه در عهد عتیق، تثنیه، آمده، جایی که خدا انتخاب خواهد کرد، نیست. و بعداً، می‌دانید، باید اورشلیم باشد.

این مکانی است که خدا برگزیده است. برای آن کتاب مقدس وجود داشت. اما با آمدن مسیح، اکنون همانطور که اشعیا ۲ می‌گوید، شریعت از اورشلیم صادر خواهد شد.

پیام این بود که به پیش برود. قرار نبود در یک نقطه متمرکز بماند. استیفان دیدگاه الهیاتی درستی داشت.

او پایه‌های الهیاتی را بنا می‌نهد. او زنده نمی‌ماند تا آن را ببیند. او زنده نمی‌ماند تا آن را به طور کامل اجرا کند.

اما او زمینه‌ای الهیاتی را بنا می‌نهد که در بقیه کتاب اعمال رسولان بسط داده شده است، و از قضا، توسط یکی از همان افرادی که مسئول اعدام او بود، انجام شده است. فصل ۷، آیات ۵۱ تا ۵۳. خب، او به اوج سخنرانی خود رسیده است.

حالا او چیزی را ارائه می‌دهد که سخنوران باستان گاهی اوقات آن را «پروراسیون» می‌نامیدند، و ما اغلب امروزه آن را «پروراسیون» می‌نامیم. در لاتین، این «پروراتیو» بود. پایان سخنرانی اغلب از نظر احساسی برانگیزاننده‌ترین بخش سخنرانی بود.

او اتهامات را علیه متهمان خود مطرح می کند. او در اوایل سخنرانی جرأت نکرد صریحاً این کار را انجام دهد، اما در طول سخنرانی به سمت آن حرکت کرده است و اکنون به آن می رسد. مرسوم بود که اتهامات را علیه متهمان خود مطرح می کردید، اما اتهامات را علیه قضات خود مطرح نمی کردید، کاری که او اینجا انجام می دهد.

چون شما اتهامات را به قضات خود برمی گردانید، می دانید چه اتفاقی خواهد افتاد. یک فیلسوف، یک فیلسوف رواقی به نام اپیکتتوس، وجود داشت و او از این شخص شکایت می کرد. او می گوید، می دانید، لازم نیست برای خودتان در دسر درست کنید.

آن مرد به دادگاه می رود و می گوید، من مثل سقراط هستم، و شما مثل قضات سقراط هستید. خب، البته قضات او را محکوم کردند. اپیکتتوس می گوید، می دانید، این جسارت نیست، این حماقت است.

خب، در مورد استیفن، فکر نمی کنم که او احمق باشد، اما او می داند چه اتفاقی قرار است بیفتد. او اتهامات را علیه قضات برمی گرداند. آیه ۵۱، او باید سریعاً این را فاش کند.

آیه ۵۱، شما گردن کش و از نظر روحانی نامختون هستید، در قلب و گوش نامختون هستید. کلام خداوند را نمی شنوید و به آن توجه نمی کنید. خب، این اصطلاحات اغلب در مورد اسرائیل، به زبان نبوی در عهد عتیق، ظاهر می شوند، اما در تثنیه ۱۰ با هم ظاهر می شوند.

جایی که اسرائیل در زمان موسی شکایت می کند که آنها سرسخت و نامختون هستند. سپس در آیه ۵۲ اجداد شما پیامبران را آزار و اذیت کردند. خب، اول پادشاهان ۱۸:۴، در زمان الیاس، ایزابل بسیاری از پیامبران را به قتل رسانده بود.

نحمیا ۹:۲۶ نیز خلاصه ای از چگونگی کشتن پیامبران توسط اجداد ما ارائه می دهد. در ارمیا ۲۶، یکی از آنها در ارمیا ۲۰:۲۶-۲۳، اوریای نبی، نام برده شده است. ارمیا زنده مانده است، اما همه پیامبران زنده نمانده اند.

اوریا یک پیامبر واقعی بود و به مصر فرار کرد و آنها او را بازگرداندند و به قتل رساندند. بنابراین، به عبارت دیگر، ارمیا نیز در معرض خطر واقعی مرگ بود، اما خدا از او محافظت کرد، از جمله از طریق یک مقام دربار آفریقایی، عبدملک، خواجه عبدملک. و اجداد شما پیامبران را آزار و اذیت کردند.

سنت یهودی این را حتی بیشتر توسعه داده بود. برای مثال، گفته می شد که اشعیا در درختی پنهان شده بود، و درختی باز شد و از او محافظت کرد، اما منسی می دانست که او در درخت است زیرا حاشیه های... خب بعداً خاخام گفت که حاشیه های شال نماز او از درخت آویزان بود. بنابراین، منسی درخت را از وسط اره کرد و اشعیا را به این ترتیب کشت.

اما این موضوع در زندگی پیامبران و سایر آثار یهودی نیز وجود دارد. بنابراین، این سنت که اجداد ما پیامبران را کشته اند، تقویت شده است و آنها قرار نیست این سنت را انکار کنند. این در کتاب مقدس وجود دارد بخشی از تاریخ اسرائیل است و در واقع در این دوره تقویت شده است.

روایت دیگری که در آیه ۵۳ ذکر شده، چیزی که آنها انکار نمی کنند، این است که شریعت از طریق فرشتگان وساطت شده است. او گفت، می دانید، شما این شریعت را از طریق فرشتگان دریافت کردید، و این به عنوان راهی برای تعالی شریعت در نظر گرفته شده است. همانطور که در عبرانیان فصل ۲ آمده است. غلاطیان فصل ۳، به نوعی می گوید، بسیار خوب، با واسطه بود، به اندازه چیزهای دیگر مستقیم نبود.

اما فرشتگان واسطه‌ی شریعت بودند. می‌دانید، فرشتگان در بوته با موسی سخن گفتند. و تثنیه نیز از بسیاری، احتمالاً فرشتگان، که در کوه سینا حضور داشتند، سخن می‌گوید.

قطعاً توسط مفسران یهودی به این شکل تفسیر شده است. فکر می‌کنم تثنیه ۳۲. بنابراین، مزمور ۶۸ ممکن است به چیزی در این مورد اشاره داشته باشد، روشی که توسط یهودیان به عنوان قرائتی در روز پنطیکاست، یا در هر صورت بعداً، تفسیر شده است.

بنابراین، او به این روایت استناد می‌کند که شریعت از طریق فرشتگان داده شده است، و با این حال شما آن را رد کرده‌اید. شما از شریعت نافرمانی کرده‌اید. و روح القدس، همانطور که قبلاً اشاره کردیم، به ویژه با پیامبران، با بیان پیام نبوی، مرتبط بود.

او گفت، اجداد شما پیامبران را کشتند، و شما با کشتن آن مقدس و عادل، آن را به اوج رساندید. او گفت شما همیشه در برابر روح القدس مقاومت می‌کنید. زمان حال، آنها هنوز هم در برابر روح القدس مقاومت می‌کنند.

استیفان درست مثل یک پیامبر عهد عتیق با آنها صحبت می‌کند. و استیفان می‌داند چه اتفاقی قرار است بیفتد، چون، ببینید، این کاری است که آنها انجام داده‌اند. این کاری است که با مسیح کردند.

آنها قصد دارند همین کار را با او هم بکنند. و با کشتن او، انتقاد خود را ثابت می‌کنند. در مورد مرگ استیفان، ما در اعمال رسولان ۷، آیات ۵۴ تا ۶۰، شباهت‌هایی با مرگ عیسی می‌بینیم.

در محاکمه عیسی در برابر سنهدرین، عیسی اعلام می‌کند که او پسر والامقام انسان است. خب، استیفان در محاکمه‌اش در برابر سنهدرین اعلام می‌کند که پسر والامقام انسان را می‌بیند. پیش از آن، آنها استیفان را به عنوان یک فرشته دیده بودند.

حالا او به آسمان نگاه می‌کند، عیسی را می‌بیند. عیسی در لوقا ۲۳:۴۶ می‌گوید، پدر، روح خود را به دستان تو می‌سپارم. استیفان در اعمال رسولان ۷:۵۹ می‌گوید، پروردگارا، روح خود را به تو می‌سپارم.

عیسی در لوقا ۲۳:۳۴ دعا می‌کند: «ای پدر، آنها را ببخش.» آنها نمی‌دانند چه می‌کنند. استیفان در اعمال رسولان ۷:۶۰ می‌گوید: «خداوندا، این گناه را به حساب آنها نگذار».

خب، به یاد داشته باشید که قبلاً در مورد زندگینامه‌های موازی چه گفتیم. و همچنین به یاد داشته باشید، که شاگردان از معلمان تقلید می‌کنند. بنابراین، طبیعی است که با دانستن اینکه عیسی این کار را انجام داد، استیفان نیز بخواهد در زمان مرگش این کار را انجام دهد.

ما در این روایت چیز دیگری هم می‌بینیم، و آن شیوه‌ی طعنه‌آمیزی است که لوقا این را روایت می‌کند. چه کسی واقعاً گناهکار است؟ عیسی در آیه ۵۶ در آسمان ایستاده است. معمولاً انتظار دارید که او در دست راست پدر نشسته باشد، درست همانطور که در اعمال رسولان فصل ۲ آمده است. اما یک شاهد یا یک قاضی می‌تواند بایستد.

شاهد هنگام شهادت دادن می‌ایستاد. قاضی می‌توانست هنگام صدور حکم بایستد. عیسی یا شاهد استیفان است، یا در اینجا به عنوان قاضی حقیقی به تصویر کشیده شده است.

و این شاکیان او، شاکیان دروغین، هستند که در این محاکمه‌ی اعدام، مستحق همان چیزی هستند که می‌گویند او مستحق آن است. این شاکیان او هستند که واقعاً در حال محاکمه هستند. معمولاً کسی که قرار است اعدام شود، باید لباس‌هایش را از تنش درآورد.

و شاید آنها استیفان را برهنه کردند، اما اینجا به آن اشاره نشده است. لوقا به جای آن چیز دیگری را ذکر کرد. آنها خودشان را برهنه کردند.

خب، معمولاً هلنیست‌ها برای ورزش لباس‌هایشان را درمی‌آوردند. شاید تا آخر لخت نمی‌شدند، اما وقتی هوا گرم بود خودشان را لخت می‌کردند. همین را در مورد متهم‌کنندگان پولس هم می‌بینید.

جمعیت در اعمال رسولان فصل ۲۲، وقتی ردهای خود را به هوا پرتاب می‌کنند. قرار بود یک فرد اعدام شده به گناهان خود اعتراف کند. اما در آیه ۶۰، استیفان نه گناهان خود، بلکه گناهان آنها را اعتراف می‌کند.

گاهی نویسندگان باستان به صراحت می‌گفتند که قضات ظالم کسانی بودند که واقعاً در پیشگاه حقیقت یا در پیشگاه خدا محاکمه می‌شدند. غیریهودیان اغلب همین را در مورد سقراط می‌گفتند. او کسی نبود که محاکمه می‌شد.

این شاکیان او بودند که محاکمه می‌شدند. یا به عبارت دیگر، آنها در حال تلاش برای یافتن حقیقت بودند و بنابراین محکوم شدند. پیشینه‌ای در مورد سنگسار استیفان.

این کار بیرون شهر انجام شده است. او را به بیرون شهر می‌کشاند. خب، شما که نمی‌خواهید شهر مقدس را بی‌حرمت کنید.

و معمولاً اعدام‌ها و دفن‌ها در خارج از شهر انجام می‌شد. آداب و رسوم. اگر میشنا و هدرون ۷ و غیره، اگر میشنا و هدرون در این مورد رعایت می‌شد، میشنا و هدرون هنوز نوشته نشده بود، اما اگر منعکس کننده قوانینی است که به این گذشته برمی‌گردند، ممکن است از این قوانین پیروی کرده باشند.

از طرف دیگر، از آنجایی که این یک گروه از اراذل و اوباش هستند و فقط به دلیل عصبانیت او را می‌کشند، ممکن است در هر صورت زیاد به قوانین فکر نکرده باشند. صدوقیان چنین فکر نمی‌کردند و هلنیست‌ها نیز در هر صورت نگران مقررات فریسیان نبودند. اما این ممکن است حداقل به ما نشان دهد که چگونه این کار انجام می‌شد.

معمولاً شما فرد را از بالای یک صخره یا تپه بزرگ پرتاب می‌کنید. سقوط ممکن است برای کشتن او کافی نباشد. گاهی اوقات هم همینطور بود.

اما اگر آنها را از بالای تپه یا لبه صخره پرتاب کنید. ممکن است آن پایین خیلی دور نباشد. در حالت ایده‌آل، سنگ‌های بزرگی خواهید داشت.

مثل پرتاب این سنگ‌های کوچک نیست. اما سنگ‌های بزرگی هم وجود داشت. از نظر فنی، خاخام‌های بعدی گفتند که باید به سمت سینه نشانه گرفت، اما فکر نمی‌کنم مردم بتوانند با این سنگ‌های بزرگ به این خوبی نشانه بگیرند.

هر جا که لازم بود فرود می آمد. و آنها سنگها را پرتاب می کردند تا زمانی که آن شخص می مرد. طبق تثنیه شاهدان باید اولین کسانی بودند که سنگ پرتاب می کردند، ۱۷:۷.

احتمالاً قرار بوده این کار مانعی در برابر شاهدان دروغین باشد، چون می دانستی که باید خودت آن شخص را بکشی. اما شاهد دروغین اینجا بود. برو و این کار را بکن.

والی فقط در ایام عید در اورشلیم بود. و ما می دانیم که مردم توسط اوباش سنگسار می شدند. این اتفاق در سراسر دنیای مدیترانه باستان رخ می داد.

اما سنگسار در اینجا به دلایل دیگری نیز قابل توجه است. سنگسار، طبق لاویان ۲۴:۱۶، مجازاتی برای کفرگویی بود. اما در عهد عتیق نیز بارها شاهد هستیم که مردم به دنبال سنگسار بندگان خدا بوده اند.

خروج ۱۷، اعداد ۱۴، جایی که مردم آماده بودند موسی را سنگسار کنند، یا آماده بودند یوشع و کالیب را سنگسار کنند. دوم تواریخ ۲۴، زکریا سنگسار شد. در واقع، در دوم سموئیل، افراد خود داوود تقریباً آماده بودند که او را سنگسار کنند، اگرچه شرایط آنجا کمی متفاوت بود.

و می گوید، به دلیل رنج خودشان برای خانواده هایشان. داوود خود را در خدا تقویت کرد و توانست آنها را از این کار منصرف کند. اما به هر حال، شائل مرد جوانی است.

آنها ردای خود را پیش پای شائل گذاشتند. حال، تضاد اینجا را در نظر داشته باشید. زیرا پیش از این، وقتی مردم منابع و پول خود را می آوردند، آن را پیش پای حواریون می گذاشتند.

در فصل ۵. آنها به نوعی مسئول بودند. خب، استیفان، در زمان سنگسار شدنش، حالا شائل به نوعی مسئول است. و شما می گوید، چطور می توانست مسئول باشد؟ او مرد جوانی بود.

اصطلاحی که اینجا برای مرد جوان استفاده شده، می تواند برای هر کسی از نوجوانی تا سی سالگی اش استفاده شود. اغلب، برای کسی در دهه بیست زندگی اش استفاده می شد. بنابراین، او احتمالاً در حال حاضر دیگر شاگرد غمالائیل نیست.

بیشتر مردم تحصیلات عالی خود را قبل از ۲۰ سالگی تمام می کردند. اگرچه استثنائاتی هم وجود داشت، به خصوص اگر پول کافی داشتید، می توانستید ادامه دهید. اما معمولاً آنها تا ۲۰ سالگی تحصیلات خود را تمام می کردند.

اما او هنوز در حلقه غمالائیل می بود. حال، جوان بودن در نوشته های باستانی با چند چیز مرتبط بود. از جنبه مثبت، با قدرت مرتبط بود.

از جنبه منفی، با بی پروایی و آسیب پذیری در برابر وسوسه های جنسی مرتبط بود. به همین دلیل است که دوم تیموتائوس درباره فرار از شهوات جوانی صحبت می کند. و اول تیموتائوس ۴ می گوید: «اجازه نده کسی جوانی تو را تحقیر کند، بلکه نمونه ای از دینداری باش.»

این موضوع جنسی بود، و همچنین خشم. آنها نمی توانستند خشم خود را کنترل کنند. و تا حدودی حقیقت دارد که وقتی نوجوان هستید و هورمون هایتان در حال تغییر است، گاهی اوقات این اتفاق می افتد.

اما شما همچنین می‌توانید قدرت و غیرتی داشته باشید که می‌تواند وقف خدا شود، که احتمالاً نظر سائول هم همین بوده است. اما در این مورد، از آن به روش صحیح استفاده نشده است. و گاهی اوقات در عهد جدید، مثبت است، اما در این مورد، به روش نادرستی استفاده شده است.

غلاطیان ۱ به ما می‌گوید که پولس از بسیاری از همسالان خود جلوتر بود، که احتمالاً باید از عبارت یونانی آن چنین برداشت شود. بنابراین، اگرچه او مرد جوانی بود، اما در شور و شوق، مهارتش در تورات و غیره، به یک رهبر تبدیل شده بود. شما می‌گویید، خب، چطور ممکن است او در جوانی به حضور کاهن اعظم رفته باشد؟ او احتمالاً هنوز جوان بود که نامه‌هایی از کاهن اعظم دریافت کرد.

احتمالاً خانواده‌اش هم پول خوبی داشتند. احتمالاً او جزو نخبگان نبود، شاید به اندازه جمالائیل. اما اگر می‌توانست حتی زیر نظر جمالائیل درس بخواند، احتمالاً خانواده‌اش پول زیادی داشتند.

بنابراین، ما در مورد این موضوع بیشتر در اعمال رسولان ۲۲ صحبت خواهیم کرد. اما در هر صورت، او رهبر این جنبش بود. و او رهبر بود، همانطور که متن در فصل ۸ می‌گوید، او رهبر تحریک آزار و اذیت علیه جنبش مسیحی بود.

و این یکی از راه‌هایی بود که او در آن پیشرفت می‌کرد. در فصل ۹، بعد از اینکه پولس پیرو عیسی می‌شود و دیگر در آن منطقه موعظه نمی‌کند، در آیه ۹:۳۱ آمده است که کلیسا آرامش یافت. پولس یکی از طراحان اصلی آزار و اذیت بود، اگرچه او تنها نبود و خودش در اول تسالونیکیان ۲ به ما می‌گوید که این کار را انجام داده است. خب، اعمال رسولان ۶ و آیه ۵، استیفان، سپس فیلیپ و سپس دیگران را معرفی کردند.

اعمال رسولان ۷ خطاب به استیفان است که زمینه الهیاتی این جنبش را فراهم می‌کند. اعمال رسولان ۸ خطاب به فیلیپ است. خب، در اینجا خلاصه‌ای از اعمال رسولان ۸ آمده است. ما در ۷:۵۸-۶۰ و همچنین ۸:۱-۴ با شائول روبرو هستیم. و در اینجا، از طریق شائول، جفا باعث پراکندگی مؤمنان می‌شود.

حالا این یک طنز است. او سعی می‌کند جنبش را متوقف کند و آزار و اذیت فقط آن را پراکنده و گسترش می‌دهد، به طوری که از قضا نمی‌توانید در برابر محرک‌ها بجنکید. از قضا، شائول به نوعی مسئول گسترش جنبش حتی قبل از اینکه پیرو عیسی شود، است.

اعمال رسولان ۸:۵-۲۵ روایتگر خدمت فیلیپ در سامره است. اعمال رسولان ۸:۲۶-۴۰ روایتگر خدمت او به یک مقام درباری آفریقایی است. شما می‌گویید، چرا؟ او این بیداری بزرگ را در کل این شهر دارد.

چرا خدا بعدش باید او را به سمت یک نفر هدایت کند؟ آیا این خلاف انتظار نیست؟ در واقع، اصلاً خلاف انتظار نیست. این پیش‌درآمدی از رفتن به انتهای زمین است. خدا می‌داند.

ما همیشه نمی‌دانیم. اما تا انتهای زمین. اتیوپی انتهای جنوبی زمین محسوب می‌شد.

و بنابراین، این [مطلب] از همین حالا به ما پیش‌زمینه‌ای از مسیر مأموریت می‌دهد. در اعمال رسولان ۸، از نظر ادبی، ساختار دقیقی وجود دارد. در اعمال رسولان ۸:۴، کسانی که پراکنده بودند، موعظه کردند و هر جا که می‌رفتند، اعلام کردند. در اعمال رسولان ۸:۵، فیلیپ، که یکی از آنها بود، در سامره موعظه کرد.

اعمال رسولان ۸:۲۵، پطرس و یوحنا در مسیر بازگشت به اورشلیم، در روستاهای سامری بشارت دادند. و سپس بخش بعدی را با مقام درباری آفریقا داریم. و در ۸:۴۰، فیلیپ ربوده می‌شود.

و سپس فیلیپ در حالی که در شهرهای ساحلی پیش می‌رود تا به قیصریه می‌رسد، بشارت می‌دهد. حال، در این مرحله، قبل از اینکه بیشتر در مورد فیلیپ صحبت کنیم، باید در مورد فصل ۸ آیات ۱-۴ چیزی بگویم که در جلسه بعدی خواهد بود. اما در آیات ۱-۴ از باب ۸، توجه کنید که برای وادار کردن کلیسا به انجام آنچه عیسی در فصل ۱ و آیه ۸ به آنها دستور داده بود، جفا لازم بود. و با این حال، خدا حاکم مطلق است.

خدا حتی می‌تواند از چیزهایی که برای ما مانند فاجعه به نظر می‌رسند، استفاده کند. خدا گاهی اوقات می‌تواند از این چیزها برای انتشار انجیل خود به افرادی که آن را ندارند استفاده کند. و گاهی اوقات آنها در رنج هستند.

مردم بیشتر به ما گوش می‌دهند، چون می‌دانند ما هم مثل آنها از سر گذرانده‌ایم، یا چیزی شبیه به این، یا اینکه از طریق رنج، صداقت ما را می‌بینند. در هر صورت، از قضا، سائول با آزار و اذیت کلیسا، قبل از گرویدنش به مسیح، آن را گسترش می‌دهد. کسانی که برای مسیح رنج می‌کشند، اغلب کسانی هستند که هزینه را در نظر می‌گیرند و رادیکال‌ترند.

شما این را در کتاب مکاشفه با هفت کلیسای آسیای صغیر می‌بینید. دو کلیسای مورد آزار و اذیت. کلیساهای فیلادفیا و اسمیرنا، کلیساهایی هستند که توسط خداوند به خاطر هیچ چیز توبیخ نشده‌اند. کلیساهای دیگر، یکی از آنها، طیاتیرا، پرغاموس، حداقل کمی مورد آزار و اذیت در آیه ۱۳: ۲ قرار گرفته‌اند. اما بیشتر این کلیساهای دیگر با ارزش‌های سیستم جهانی سازش می‌کنند.

امروزه نیز اغلب می‌بینید که کسانی که برای مسیح رنج می‌کشند و مکان‌هایی در جهان که کلیسا برای مسیح یا با مسیح رنج می‌کشد، در آن مکان‌ها کلیسا اغلب متعهدتر است. این بدان معنا نیست که هیچ کس در جاهای دیگر اینگونه نیست، اما چیز دیگری شما را تحریک نمی‌کند. بهتر است خودتان را برای خداوند تحریک کنید.

در آیه ۲ از باب دوم، دفن استیفان، ننگ بزرگی بود. و به خطر انداختن جان خود برای دفن مردم، تا جایی شرافتمندانه و قهرمانانه تلقی می‌شد که سوفوکل در مورد زنی صحبت می‌کند که چنان مصمم به دفن برادر متوفی خود بود که حاضر بود برای اطمینان از وقوع آن، بمیرد. در میان یهودیان، این داستان محبوب و جعلی از توبیت وجود دارد که در آن او برخلاف فرمان پادشاه، مردم را دفن می‌کرد.

و البته، توبیاس، پسرش، وقتی توبیت می‌میرد، او را دفن می‌کند. بنابراین، انجام این کار افتخارآمیز و قهرمانانه تلقی می‌شد. پسران بزرگسال یا نزدیکان متوفی معمولاً شخص را دفن می‌کردند.

با این حال، عزاداری عمومی برای مجرمان محکوم ممنوع بود. گاهی اوقات آنها نمی‌خواستند آنها دفن شوند. اما یهودیان در هر صورت باید اجازه دفن می‌دادند. تورات به این امر دستور داده بود.

اما عزاداری عمومی برای مجرمان محکوم ممنوع بود. اما این افراد پرهیزگار، دوستان پرهیزگار استیفان، دور هم جمع شدند، حکم غیرقانونی را نادیده گرفتند و برای او سوگواری کردند. در آیه ۳، درباره غیرت شائول می‌خوانیم.

او حتی زنان و همچنین مردان را بازداشت می‌کرد. و در آیه ۴، با پراکنده شدن کلیسا، مؤمنان پیام را با خود به هر کجا که می‌روند می‌برند. در واقع، اکثر ادیان باستانی توسط مسافران گسترش یافته‌اند.

بعضی جاها چیزی شبیه مبلغان مذهبی داشتند، اما در بیشتر موارد، فقط مردم بودند که سفر می کردند. آنها پیام را با خود می بردند. گاهی اوقات یک تاجر بود و ممکن بود فکر کنند که خواب دیده اند که قرار است در جایی معبدی بسازند.

و آنها این کار را در حین سفر انجام می دادند. اما تمرکز در کتاب اعمال رسولان بر رسولان است. اما ما سرنخ هایی مانند این داریم که نشان می دهد فقط رسولان نبودند.

همه ایمانداران بودند. رسولان رهبری این را بر عهده داشتند. اما رسولان در اورشلیم ماندند.

بیشتر مؤمنان دیگر پراکنده بودند. و این احتمالاً نه تنها شامل هلنیست ها، بلکه شاید برجسته ترین آنها، یعنی همسالان استیفان می شد که به طور خاص مورد نفرت کنیسه هلنیست ها بودند.

این دکتر کریگ کینز در حال تدریس در مورد کتاب اعمال رسولان است. این جلسه دهم، اعمال رسولان فصل ۶، آیه ۸ تا فصل ۸، آیه ۴ است.